

شهادت رسید. بعد از مقدمه می برداریم به دوران کودکی این شهید

به نقل قول از مادرش محمد باقر قادری:

حسین در سن کودکی نزدی با ایمان و با تقوا نبود و در سن

همان ایمانش بود که خداوند را فتنی رستگاری داد و او غایت خود

خامرات بسیار زیادی را از این شهید عالم را حرم دلی غنایت نوشتن

کم است. در یکی از روزهای طعم مبارک رمضان بود که من و

حسین در صحرای گرم و سوزان رویان زفره مشغول حرامی

گوسفندان بودیم و هوا بسیار گرم بود نظوری که دیگر واقفان

سر رسید به بد حشمتی می کرد این زهر زار فتنی را از زیر من

پنهان کند چون او دوران کودکی را به سر می برد و روزی روی واجب

نور تا اینکه من و حسین تکه ششهای سحرهای بیابان را از کوه

حرامی کردیم و برای خفت شدن در همانان و رفع عطش نمودن آنجا

را در دهانمان می گذاشتیم همین طور روزها با سختی مشکلات

بیشتر سر گذاشته می شد و با علم و ایمان حسین به خداوند متعال

توکل می شد. همین طور حسین هرگز و هرگز نشد تا موقع شهادت

نام و نام خانوادگی و امضاء نویسنده:

بی فرا رسیدن برای حسن موضوعی پیش آمد که او را تحت تاثیر
 خود قرار ببرد موضوع خبر بود این آری حسن به علت
 عارضه قلبی و ناراحتیهای که داشت از رفتن به خدمت پدرش
 تمیزی مخرج ماند و این موضوع حسن را تحت تاثیر خود چون
 حسن عاشق شهادت بود حسن عاشق اجرای دستور است و
 مقامات پذیرای انقلاب بود معاشقت او به حدت شد و روزی
 انقلاب روزهای که برای حسن و حسن بکر برای مامی است
 شهید برود ایران خاموش ماند روزی که با قطره قطره خون
 مردم غمگینان این اساس را برانگیزان می ساختند در این روز
 حسین در کمداری و روستای زفره مشغول کار بود شبها دلیل سوزان
 امکانات رسانه های مردمی حسن مردم را در کمداری و روستا جمع
 می کرد و آنها را به بیان پذیرای انقلاب نگاه می داشت و این
 سواها در بین مردم آثار و بیار جوی را بوجود آورد فعالیت های مردمی
 او به گونه ای بود که در دلسوزی و عشق نقل می کند، حسینم در
 شبهای انقلاب ما سترخ خود آزد و تراهم می خورد و شبها

نام و نام خانوادگی و امضاء نویسنده:

آنها را بسته بندی می کرد و در کوسه های روستا در آن شبهای سرد
روستایی بسته های نان را به خانه مردم تقسیم می کردند
شما صورت خود را می پوشانید و با چراغ قوه دستی که برای خود
گذاشته اید نور از خانه بیرون می آمد و در عکس رزم و شبانه کلاهی
شمار می داد روی دیوارهای کوفته روستای جان تشکوار می نوشت
که حضور گوشه ای از نوشته های این شهید در دیوار روستای چشمه جوی
حسین شما را این طور سپری می کرد و در میان راهها می رفت
و در تظاهرات مردم شرکت می کرد و بعد از زود آمدن غنمی به تهران
و سخنرانی تاریخی ایشان در کشت زحراء و بانای رزم انقلاب
به پیروزی رسید بر این روی عهد باقر نقل می کنند که از انقلاب
نرسیده من بودم به خدمت مردم را بعد از رفتن به خدمت
راضی نبودم و دلم نمی خواهرت به خدمت سرانجامی مردم را می خواهم
که حسین به من زدم از این کار منصرف ساخت
شاید بپرسید حسین به لغت اومد لغت: آری من خواهم جواب
این همه استجیدی که خون خود را در راه انقلاب داد این طوری

نام و نام خانوادگی و امضاء نویسنده:

حیات دمی، تو جلوه می خواهی رود روی پدر و مادران شریفی
 با نیتی که در فرزند خود یا ششم را بر راه انقلاب قرار دهی
 و اینطور بود که این سخنان نیز شش عجبی در سر تا سر وجودم انگشت
 و خود را برای رفتن به سر نازی آماده ساختم و بعد از گذراندن
 روزهای آسوش و غمی بسیار و دعا که از مادر عم حسین می شنیدم
 و با شرکت کردن در مراسمهای دعا و کفیل و زیارت عاشورا
 و دعای این شهید عزیز من خدمت مقدس سربازی را با موفقیت
 به پایان رساندم و همان زمان را نیز در خدمت سربازی تمام کردم
 حسین مرا تئال یگویم بعد از گذراندن این مشکلات که حسین
 به افعای افتخار و نمود و یک سال آنها را انجام می داد و وقت
 نزدیک به خدای متعال برای او فراغت شد و کبر است این
 طور بگویم که خدا در میان اسم او را در دفتر عاشقان حقیقی
 ایا عبدالله الحسین نوشت و حسین را شنیدن بیانات امام
 خمینی که مردم را به جبهه های حق علیه باطل دعوت می نمود
 خود را برای رفتن به جبهه و رنجیدن وصال میاراکا (مناجات)

نام و نام خانوادگی و امضاء نویسنده:

هر روز در محکوماری دوستانه با نون وی در محکوماری اصرار می نمود حسین
 گوشش این حرفها نمی داد و او فقط بیرون راه حق و عدالت بود
 تا اینکه روزی خود را رسید حسین از یکایک اقوام خلافت
 طلبید و روزی در دفتر خود را به نافعهای قبول و اعطای در آن گوش
 نشید و بر بنی در حالی که اکثر در عیشانش حلقه زدند و در هر روز
 درگیری را نیز نوشتند و با تمام اهل روستا خدا را فخر نمود و در
 لحظات آخر رفتش حسین به من گفت: برادر جان من! من به
 در بیان می فرستم و اگر هر ۱۵ روز یکبار نافع من به روستایان
 می فرستید بدان که به آرزوی حق خود رسیده ام. یک جناب
 در شت حسین در این مدت کمی و نثار به هر خصل آمد و در هر
 موقع آهش دل به مادر و زن و بچه هایش را می نمود و با
 فرزندانش یا نیز درختن در درختان آرد و سال ۶۰ که
 هم نذرانی با برای حسین بیشتر شد تا آنکه خبر شهادت حسین
 را برای ما آوردند. خبری که برای من تا آن زمان نادرترین بود
 و هر نادر و نادر و مظهر بران و هم نامی تابا و در یکا حق

نام و نام خانوادگی و امضاء نویسنده:

ملح قبل بعد و حق و تمام مردم روستایان این اقلیتی را در مادر شهید نکرند
 لغت در میان خامرات این شهید مانگی از روستایان حسن
 آتش شهید و گوشتی از دایها و نیایشات حسن را در
 کف آتش روشن و جیم بر کمان کشت
 هر کس در راه این بود که خدا را می بخورد که از حقان خود
 در روش من از آن را قلم تلاوت شد مرا با شهید همان
 دعاها و نیایشها از این دنیا ببر ما را الهی پدر و مادر مرا از حق
 را از گریان پروردگار از این کارهایی که کردم یادش می خواهم
 و به خاطر خدا کارهای خود بر تو خیر نمی نهد
 و آنکه کردم، تو خواستی ای خدای عزیز نورانی من
 که راه شهادت را بر من گشودی در کیه ای مرا بخار از این
 دنیای خائن بسوی آسمانها مرا کم باز کردی و لذت بخش من
 بعد از آنکه مرا در اختیارم گذاشتی و در حمایت و محبت تمام
 این شهید را ضمیمه خاطر آنس من کنم تا به شهادت برساند
 آسمانهای که در پیودن راه حق می نمانند

توجه:

چنانچه صفحات این دفترچه کمتر از حد نیاز شما بود از صفحات مجزای کاغذ استفاده و ضمیمه نمایید.

